



راد مردی و جانبداری از حق نتیجه گیری از داستانهای شاهنامه فردوسی (۶)

۹- رستم قهرمان شاهنامه هم شکست ناپذیر نیست .
رستم مانند هر قهرمان حماسی ، سراسر زندگی اش مانند و خارق العاده است .
از پدری بوجود آمده که تربیت شده سیمرغ بود . چه سام پس از زادن زال :
بفرمود پس ، تاش برداشتند
از آن بوم و بر ، دور بگذاشتند ...
پدر مهر ببرید و بکنند خوار
چو بکنند ، برداشت پروردگار
تولد رستم هم در آن روزگار عادی نبود چه براهنمایی سیمرغ او را از پهلوی مادر
بیرون کشیدند :
بیامد یکی موبدی چربدست
مرآن ماهرخ را بمی کرد مست
بکافید بی رنج پهلوی ماه
بتابید مریچه را سر ز راه
خوراک رستم نیز بیش از دیگران بود چنانکه در داستان رستم و اسفندیار چون رستم
بهمن را برخوان می نشاند ، گوری بریان نزد او و یارانش می نهد و :
دگر گور بنهاد در پیش خویش
که هر بار گوری نهادی به پیش
در همین داستان آنگاه که در بزم اسفندیار ، میگسار باده ای تنک مایه در جام می
ریزد رستم او را پر خاش میکند که :
چرا آب در جام می افکنی ؟
که تلخی نبیدا کهن بشکنی

* آقای دکتر محمود شفیهی برنده جایزه سلطنتی بهترین کتاب سال ۱۳۴۴ از پژوهندگان دانشمند معاصر .

عمر دراز رستم بیش از هر چیز اغراق آمیز است چنانکه در همین داستان باسفندیار می گوید :

ز ششصد همانا فزون است سال
که تا من جدا گشتم از پشت زال
زور بازو و دلیری رستم را نیازی بگفتن نیست چه اگر بخواهیم باین گفتگو بپردازیم
سخن بدرازا می کشد و نیمی از شاهنامه را باید نقل کرد ولی در همین سلسله مقالات قسمتی
از آنها را در نهایت اختصار آورده ایم و این بیت به تنهایی وصف دلاوری رستم را
کافی است :

جهان آفرین تا جهان آفرید
سواری چو رستم نیامد پدید
از شگفتیهای کار او یکی این است که حتی کشته خود را هم پیش از مردن بکشت
یعنی «شغاد» برادر ناتنش که او را با نیرنگ به کابل برد و به چاهی سرپوشیده که درون آن
پرازنیزه و شمشیر بود افکند، رستم او را با تیری به کیفر رسانید و خدای را بدین گونه
نیایش کرد :

که زان پس که جانم رسیده بلب
براین کین من روز نامد به شب
بهر حال زندگی و هنرهای رستم اگر چه غیر عادی است ولی غالب آنها غیر ممکن
نیست از جمله اینکه رستم شکست ناپذیر نیست و در هر حال انسانی است . نمونه های آن
نبرد با سهراب و نبرد با اسفندیار است :

الف رستم و سهراب

رستم و سهراب را نبرد تن به تن به کشتی گرفتن کشید و در کشتی، نخستین بار سهراب
رستم را بر زمین زد:

بر رستم در آویخت چرن پیل مست
بر آوردش از جای و بنهاد پست
چون سهراب خواست که رستم را سر بر برد رستم نیرنگی اندیشید و به سهراب گفت :
آیین نه این است که هر کس نخست بار دیگری را بزمین افکند او را بکشد بلکه در دومین
بار اگر باز هم آن کس را بر زمین زنند میتوانند او را بکشند :

بدین چاره از چنگ نر ازدها
همی خواست یابد ز کشتن رها^۲
سهراب جوان و مغرور این گفته را باور کرد و رستم بدین گونه از چنگ سهراب
رهایی یافت سپس در نیایش بدرگاه یزدان نیروی نخستین و زور جوانی را خواست و گفت:

همان زور خواهم که ز آغاز کار
مرا دادی ای پساك پروردگار
در دومین روز کشتی، رستم سهراب را بر زمین زد و بی درنگ کشت :
سبک تیغ تیز از میان بر کشید
بر پور بیدار دل بر درسد

ب - رستم و اسفندیار:

چنانکه دیدیم اسفندیار از پدرش گشتاسب خواست که پادشاهی را بساو واگذارد و گشتاسب در چاره جویی او را بچنگ رستم فرستاد و فرمان داد که یا رستم را بکشد یا او را دست بسته بدرگاه آورد. رستم که همیشه پاسدار تعخت و تساج کیان بود نمیخواست بسا شاهزاده کیانی بچنگد و می گفت:

مکن شهریارا، جوانی مکن
چنین در بلا کامرانی مکن

رستم به اسفندیار پیشنهاد کرد که از بند کردن او درگذرد تا خود به همراه اسفندیار بنزد گشتاسب رود لیکن اسفندیار این خواهش را نپذیرفت و کار بچنگ انجامید. اسفندیار می گفت:

جز از رزم یابند چیزی مجوی
چنین گفتنیهای خیره مگوی

در نخستین روز رزم چنان رستم از تیر اسفندیار خسته و مجروح شد که پیاده بکوه گریخت:

چو مانده شد از کار رخس و سوار	یکی چاره سازید بیچاره وار
فرود آمد از رخس رخشان چو باد	سر نامور سوی بسالا نهاد
بدین گونه نخستین بار رستم از چنگ اسفندیار فرار کرد و در روز دوم با راهنمایی سیمرغ تیری از چوب گز بردیده اسفندیار رو بین تن زد که او را کور کرد و کشت:	
تهمت گزاند کمان راند زود	بدانسان که سیمرغ فرموده بود
بزد راست بر چشم اسفندیار	سیه شد جهان پیش آن نامدار

۱۰- افراسیاب نمونه کینه توزی، خودکامگی و آزمندی است:

چنان که رستم قهرمان جوانمردی، میهن پرستی، انصاف و مردانگی است افراسیاب نمونه کم خردی، سبکسری، کینه توزی و تجاوز است. برای شناختن کینه توزی و بی باکی افراسیاب این بیت بسنده است:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب
افراسیاب تورانی پورپشتنگ از هنگام پادشاهی نوذر تا اواخر پادشاهی کیخسرو
مسبب جنگهای سخت بین ایران و توران بود و با اینکه در غالب جنگها از رستم و دلیران دیگر ایران شکست خورده باز بچنگ آمده است:

الف - در پادشاهی نوذر پیشدادی:

چون «پشتنگ» از مرگ منوچهر و پادشاهی نوذر آگاه شد فرزند خود افراسیاب را فرمان داد که لشکر بایران برد و این، هنگامی بود که سام نریمان بدروزدنگی گفته بود و زال بدخمه کردن او می پرداخت:

سپاهی برآمد ز ترکان و چین
که آن را میان و کرانه نبود
همان گرز داران خاور زمین
همان بخت نوذر جوانه نبوده
پس از سه جنگ پیایی نوذر گرفتار افراسیاب شد :

ز گرد دلیران جهان تار شد
سر انجام نوذر گرفتار شد
برای اینکه در این جنگ یکی از فرزندان « ویسه » کشته شده بود افراسیاب خود
به کین فرزند ویسه :

بزد گردن نوذر شهریار
تنش را بخاک اندر افکند خوار
و چون گروهی از ایرانیان با نوذر گرفتار شده بودند و « اغریث » برادر افراسیاب
پایمردی کرد و مانع کشتن آنان شد و سپس آن گروه به سپاه زال پیوستند از این روی
افراسیاب بر برادر خشمگین شد و خود با شمشیر :
میان برادر بدونیم کرد
چنان نیکدل شد، هشیوار مرد
ب - در پادشاهی کی قباد :

در پیکاری که بخونخواهی نوذر میان ایران و توران در گرفت برای نخستین بار
رستم در برابر افراسیاب قرار گرفت و در نبرد کمر بند افراسیاب را گرفت و از پشت زین
برداشت که به نزد کی قباد آورد لیکن :

ز سنگ سپهدار و چنگ سوار
نیامد دوال کمر پایدار
افراسیاب بر زمین افتاد و تورانیان گرد او را گرفتند و رهائیش دادند . این جنگ
به صلح بین قباد و پشنگ پایان یافت و مرزها معین شد .
ج - در پادشاهی کی کاوس :

۱ - چون کی کاوس در « هاماران » گرفتار شده به بند اندر افتاد ، افراسیاب از
فرصت استفاده برد و لشکر بایران کشید و ویرانیها کرد :

از ایران برآمد به رسو خروش
شد آرام گیتی، پراز جنگ و جوش
اما چون رستم کار « هاماران » را پایان داد و کاوس را رهایی بخشید بجنگ افراسیاب
شتافت و رزمی سخت در گرفت که سر انجام :

سر بخت ترکان برآمد بخواب
گریزان شد از رستم افراسیاب
۲ - در داستان « هفت گردان » هم سپاه توران از هفت گرد ایرانی شکست خورد و
رستم بهنگام گریختن افراسیاب در پی او تاخت و خواست او را باکمند بگیرد که سپاهش
رهائیش دادند :

بجست از کمند گو پیلتن
پراز آب رخ ، خشک مانده دهن
۳ - در داستان رستم و سهراب چون سهراب بر آن شد که برای دیدار پدر بایران بیاید

وگستاخانه در سرداشت که رستم را بجای کاوس شاه بنشانند و می گفت :

به رستم دهم گنج و تخت و کلاه
نشانش برگاه کاوس شاه ...

چو رستم پدر باشد و من پسر
بگیتی نماند یکی تاجور

افراسیاب از شنیدن این خبر بسیار شاد شد و سپاهی برگزید و به سهراب سپرد .
افراسیاب در بکار بردن این نیرنگ چنین می اندیشید :

مگر کان دلاور گو سال خورد
شود کشته بردست این شیرمرد

وزان پس بسازیم سهراب را
ببندیم يك شب براو خواب را^۷

و می پنداشت که اگر هم سهراب بدست رستم کشته شود باز بسود اوست زیرا که
رستم با این سوک از پای در خواهد آمد :

وگر کشته گردد بدست پدر
از آن پس بسوزد دل نامور

۴ - در داستان سیاوش چون سیاوش بناگزییر به توران رفت او را گرامی داشتند.
فرنگیس دختر افراسیاب و « جریره » دختر « پیران » را باو دادند لیکن دلیری و هنر -
نمائی سیاوش در میدان چوگان و کشور داری او در « سیاوشگرد » و « گنگ دژ » و
احترامش نزد افراسیاب سبب شد که ترکان بر اورشک برنندبویژه « گرسیوز » برادر افراسیاب
و « گروی زره » یکی از سرداران توران ، تا جائی که گرسیوز چنان وانمود کرد که سیاوش
قدرتی کسب کرده و به افراسیاب بی اعتناست . به افراسیاب می گفت :

سیاوش نه آن است کش دید شاه
همی باسماں بر فرازد کلاه

افراسیاب سبکسر بدان گوند فریب خورد که با سپاهی برای گرفتن و کشتن دامادش
سیاوش آمد و با اینکه سیاوش و همراهانش با احترام پیمانی که بسته بودند دست به تیغ و
تیر نبردند ، سپاهیان افراسیاب ناجوانمردانه بر آنان تاختند و همه را از پای در آوردند ؛
به تیرو به نیزه بشد خسته شاه
نگون اندر آمد ز پشت سیاه^۸

چندان که دختر افراسیاب فرنگیس و « پیلسم » برادر پیران (آن روز پیران درختن
بود) افراسیاب را از کشتن سیاوش بر حذر می داشتند باز نیرنگ گرسیوز نگذاشت که « شاه
ترکان » را دل نرم گردد و « سخن مدعیان نشنود »^۹ تا سرانجام گروی زره ، آن مرد آزمند
و کینه توز ، سیاوش را سر از تن جدا ساخت :

جدا کرد از سروسیمین سرش
همی رفت در طشت خون از برش

کشتن سیاوش انگیزه خونخواهی ایرانیان و پیکارهای خونین دیگر بین ایران و
توران شد .

۱ کافیدن = شکافتن . ۲ - نیید یعنی شراب . ۳ - رها بجای رهایی
(حذف یای مصدری) . ۴ - فرمودن = دستور دادن ۵ - جوانه = جوان -
هائ زاید در صفت ۶ - شد بمعنی رفت ، مرد . یعنی چنان مردی نیکدل و هشیار بمرد
۷ - یعنی شبی سهراب را می کشیم ۸ - یعنی اسب سیاه - صفت جانشین موصوف
۹ - اشاره باین بیت حافظ ،
شاه ترکان سخن مدعیان میشوند
شرمی از مظلمه خون سیاوش باد